

گریه در شهرهای جنوبی بهمن ساکی

آدیس آبابا

دنبال حروفی می‌گردم که بتوانم بخوانم
در کتابخانه
انگشتم لای کتاب به خواب می‌رود
در فرودگاه
صفحاتی سراسر سیاه با دندان‌هایی سپید

چشم می‌بندم حرف‌ها را می‌بلعم
باز می‌کنم،
فرقی نمی‌کند
اینجا مرکز گرسنگی است.

مثل مو خوره انگشت می‌جوم
قحطی دویده زیر ناخن‌هام
می‌ترسم سر از شاخ آفریقا در بیاورم.

بابلسر

بوتیمار و آنگهی الگوهای دست چوبی
حناهای به عاریت
دیوانگی های چوب حراج

ای بوسه های حلقه مفقود
از کدام سمت معما شکل می گیری؟
پیراهنم از کدام سوست؟

بوتیمار و آنگهی بابلسر
قایق های سراسیمه در مد
و لباس های من از قماش برنج

پارو زنان توام
با آمدن های پی در پی
ای طعم گریه در شالی.

کلکته

برای مرده ام از هند خاکستر بریزان
برای برادر گم کرده کورم از فرط انگور
از بوسه های جان بر لب رسیده ام

قطار قطار

حرف از درخت سبزم نمی کند
و نه دستم به جایی دور می رسد

سفر در جمجمه های سنگین، سنگین سفر می کند.